هو العلیم

کیفیّت ذکر دائمی خداوند و اهمّیت دوام بر عمل

شرح دعای ابوحمزه ثمالی ـ سال ۱۳۹۸هـ ق، جلسهٔ دهم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذُ باللَه مِن الشّيطانِ الرّجيمِ

بِسم اللَه الرّحمٰنِ الرّحيمِ

و صَلَّى اللَه عَلىٰ خَير خَلقهِ محمّدٍ و آلهِ الطيِّبينَ الطّاهرينَ

و لَعنةُ اللَه عَلىٰ أعدائِهم أجمعينَ

اللَهمّ اشغَلنا بِذِكرِکَ و أعِذنا مِن سَخَطِکَ و أجِرنا مِن عذابِکَ و ارزُقنا مِن مَواهِبکَ و أنعِم عَلَينا مِن فَضلِکَ؛

«خدایا ما را به ذکر خودت مشغول کن و از غضب خودت پناه بده، و از عذاب خودت در امان بیاور، و ما را از بخشش‌ها و عطاهای خودت روزی کن، و از فضلت بر ما نعمت بده و انعام کن!»

معنای ذکر خدا

اللَهمّ اشغَلنا بِذِکرِک! ذکر خدا: یعنی یاد خدا. مراد از ذکر، یاد کردن است؛ نه اینکه با زبان ذکری را جاری‌کردن. به اذکاری که انسان با زبان جاری می‌کند، وِرد می‌گویند. ذکر برای قلب است

و برای توجّه به آن معنی مذکور. می‌گویند: فلان چیز در ذُکر من است؛ یعنی: در یاد من است، در خاطر من است. آن‌وقت اگر انسان به این اذکار هم اذکار بگوید، از باب این است که اینها، آن چیزی را که قلب انسان یاد می‌کند به یاد می‌آورند و ظاهر می‌کنند؛ و لذا از این باب به اینها ذکر می‌گویند.[1]

ارزش یافتن ذکر، به سبب ایجاد یاد خدا

علیٰ‌کلّ‌تقدیر آن چیزی که در واقع به درد انسان می‌خورد این است که یاد خدا باشد؛ و چون این اذکار لفظی موجب یاد کردن خدا می‌شود، قیمت دارد. هر ذکری می‌شود، هر ذکری باشد که موجب یاد کردن خدا باشد، قیمت دارد؛ و هر ذکری که خدا را به یاد انسان نیاورد، قیمت ندارد. بنابراین اگر انسان یک ذکر مختصری بگوید و با آن ذکر، یاد خدا باشد بهتر از ذکر مفصّلی است که غافل باشد.

---

[1] مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۱۱: «قال الشّیخ أبوعلی: "الذِّکرُ هو حُضورُ المَعنیٰ فی النّفسِ" و قد یُستعمَل الذِّکرُ بمعنَی القولِ؛ لأنَّ من شأنِهِ أن یُذکرَ بِهِ المعنیٰ.»
هزار و یک کلمه، کلمهٔ ۶۰۳:
«الذّکرُ باللّسانِ ضِدُّ الإنصاتِ، و ذالُه مکسورةٌ؛ و بالقلبِ ضِدُّ النّسیانِ، و ذالُه مَضمومةٌ. قالَه الکسائی، کما فی التّصریحِ.

اهمیّت دوام بر عمل

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام کودک بودند و به ذکر و عبادت و... خیلی علاقه داشتند. یک‌روز حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام آمدند در مسجدالحرام و دیدند که این بچّه روی زمین‌های داغ نشسته و مشغول عبادت است؛ حضرت فرمودند:

یا بُنَیَّ! إذا رَضِیَ اللَه تَعالیٰ مِنَ العَبدِ، رَضِیَ مِنهُ بِالقلیلِ؛[1] «ای فرزند من! ای بچّه! ای پسر کوچک من! اگر خداوند علیّ‌أعلیٰ از بنده‌اش راضی بشود، به کارِ کم هم راضی می‌شود.»

و لذا در روایات داریم:

قَلیلٌ یَدومُ خَیرٌ مِن کثیرٍ لا یَدومُ؛[2] «آن کارِ کمی که انسان بکند و دوام داشته باشد، بهتر است از آن عبادتی که زیاد باشد امّا دوام نداشته باشد.»

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۸۷: «عَن أبی‌عبدِالله علیه السّلام قالَ: "اجتَهَدتُ فی العِبادةِ وَ أنا شابٌّ، فَقالَ لی أبی علیه السّلام: یا بُنَیَّ، دُونَ ما أراکَ تَصنَعُ! فَإنّ اللهَ عزّوجلّ إذا أحَبَّ عَبدًا رَضِیَ عَنهُ بِالیَسیرِ".»

[2] غُرر الحکم و دُرر الکلم، ص ۵۰۵:
«حضرت امام علی علیه السّلام فرمودند: "قَلیلٌ یَدومُ خَیرٌ مِن کَثیرٍ مُنقَطِعٍ."»

آن کار کمی که دوام دارد، جان‌دار است دیگر! این بهتر است از اینکه انسان کار زیادی بکند امّا دوام نداشته باشد؛ [مثلاً] یک شب، هزار رکعت نماز بخواند و فردا شب هیچ نخواند، یا شب تا صبح عبادت کند امّا نماز صبحش خواب بماند و قضا شود.

ضرب‌المثل «عبادت قورباغه»

بعضی‌ها اوّل شب می‌نشینند، ذکر می‌گویند، دعا می‌خوانند، آن‌وقت خسته می‌شوند و آخر شب خوابشان می‌برد، نماز شبشان خواب‌اند و نماز صبح هم خواب‌اند و بین‌الطّلوعین هم خواب‌اند و أحیاناً آفتاب هم می‌زند و خواب‌اند! عرب‌ها می‌گویند: «هذا یَعبُدُ عِبادةَ العَگروگِ؛ اینها مثل عگروگ عبادت می‌کنند!» عگروگ به لسان این دهاتی‌های عرب ـ که به آنها مُعیدی می‌گویند ـ به «قورباغه» می‌گویند؛ می‌گویند: عبادت اینها مثل «قورباغه» است. چون اینها از سرِشب در باغ‌ها و مرداب‌ها می‌خوانند تا نزدیك سحر، سحر دیگر خاموش می‌شوند؛ صدای قورباغه دیگر آن‌وقت بلند نیست. قورباغه نه بین‌الطّلوعین

می‌خواند نه نزدیك اذان صبح.

فضای خالی از ازدحام و غوغای نفوس آخر شب

ولیکن مؤمن به‌عکس است. اوّلِ شب، نفوس بیدارند و فضا سنگین است؛ عبادت اوّل شب، مایه می‌خواهد. و لذا می‌گویند: اوّل شب بخوابید، آخر شب که همهٔ نفوس خواب‌اند و غوغا و ازدحامی در عالَم نیست و فضا باز است، آن‌وقت مشغول عبادت بشوید. و لذا مؤمنین شب‌ها زود می‌خوابند، و زود هم بلند می‌شوند دیگر و مشغول کار می‌شوند، و با اذکاری که دارند یاد خدا می‌کنند؛ اذکار هم بایستی به اندازه‌ای باشد که نفس را خسته نکند و مَلال نیاورد.[1]

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۸۱، از امام محمّد باقر علیه السّلام در تفسیر آیهٔ ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾*:
«أُنزِلَت فی أمیرالمؤمنینَ علیه السّلام و أتباعِهِ مِن شیعَتِنا؛ یَنامونَ فی أوّلِ اللَّیلِ، فإذا ذَهَبَ ثُلُثا اللَّیلِ أو ما شاءَ اللهُ فَزِعوا إلیٰ ربِّهِم راغِبینَ راهِبینَ طامِعینَ فیما عِندَهُ، فذَکَرهُم اللهُ عزّوجلّ فی کِتابِهِ لِنَبیِّهِ و أخبَرَهُم بما أعطاهُم و أنّهُ أسکَنَهُم فی جِوارِهِ و أدخَلَهُم جَنَّتَهُ و آمَنَ خَوفَهُم و آمَنَ رَوعَتَهُم...» ترجمه: «این آیه دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام و پیروان آن حضرت که از شیعیان ما هستند نازل شده است؛ که ایشان در آغاز شب می‌خوابند و چون دو سوّم از شب یا چندان که خدا خواهد بگذرد، از خواب برمی‌خیزند و پروردگار خود را گاهی از روی خوف و گاهی از روی طمع می‌خوانند، پس خداوند عزّوجلّ در کتاب خویش نامشان را برای پیغمبرش ذکر می‌کند، و مؤمنین را از آنچه به آنان عطا می‌فرماید، آگاه می‌سازد که آنان را در جوار خویش

اهمیّت رفق و مدارای با نفس در سیر و سلوک

در بسیاری از روایت‌هایی که سندش هم صحیح است داریم و مفاد آن روایات این است که: «در عبادات، طریق رِفق را پیشه کنید!»[1] یعنی مدارا، مدارا کنید با عبادت؛ به اندازه‌ای که ذهن و نفستان کشش دارد، شوق و عشق دارید، عبادت کنید! خسته می‌شوید رها کنید. اگر دو رکعت نماز شب خواندید و دیدید گیج هستید، بخوابید، گیجی‌تان که برطرف شد دو رکعت دیگر. حتماً از انسان التزام نگرفتند که فلان مقدار نماز مستحبّی بخواند؛ نه، اینها را مستحب کردند تا اینکه نفوس، به اندازهٔ آن‌مقداری که استعداد و کشش دارند، انجام دهند. یک نفسی است که یک شب حال دارد صد رکعت نماز بخواند؛ یک‌وقتی انسان از آن صد رکعت در یک شب، دو رکعتش را هم نمی‌تواند بخواند، حال

جای داده و داخل بهشت می‌کند و ایشان را از بیم و هراس و خوف، ایمن می‌سازد... .»

* سوره سجده (۳۲) آیه ۱٦. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱٥٤:

«(مؤمنینِ به آیات ما، شبانگاه) پهلوهای خود را از خوابگاه‌هایشان تهی می‌کنند، و پروردگارشان را از روی ترس و امید می‌خوانند.»

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به رسالهٔ لبّ اللّباب در سیر و سلوک اُولی الألباب، ص ۱۰٦؛ رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱٤۸، تعلیقه ۱.

ندارد، خب نخواند! مستحبّات معنایش این است دیگر به اندازه‌ای که [شوق دارید عبادت کنید].

تمثیل زیبای روایی از عدم رِفق با نفس

در یک روایتی وارد است که:

شخصی که در عبادات تند می‌رود، مثل آن اسب‌سواری است که نه راه را طی می‌کند و نه پُشت و کمر برای این اسب می‌گذارد![1] اگر انسان روی اسب سوار شود و با مدارا برود، هم آن حیوان خسته نشده و هم انسان به مقصد می‌رسد، یک ساعت دیرتر، یک روز دیرتر؛ امّا اگر تند برود، نه به مقصد می‌رسد، حیوان هم وسط راه می‌افتد دیگر، کمر برایش نمی‌ماند.

انسان هم که دنبال عبادت بدود، از آن عبادت‌های سنگین، نفس خسته می‌شود و یک‌مرتبه رها می‌کند. لذا می‌گویند: تب تند، زود بار را می‌گذارد. اشخاصی که خیلی داغ می‌شوند و مشغول عبادت می‌شوند، زود خسته می‌شوند و رها می‌کنند. اگر به مدارا و ملایمت به نفسِ خود کم‌کم بخورانند آنچه را که اشتها دارد، از

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۸۷:
«عَن أبی‌عبدِالله علیه السّلام قالَ: "قالَ رسولُ الله صلَّی الله علیه و آلهِ: یا علیُّ، إنّ هذا الدّینَ مَتینٌ؛ فأوغِل فیهِ برِفق، و لا تُبَغِّضَ إلیٰ نَفسِکَ عِبادةَ ربِّکَ، فإنَّ المُنبَتَّ (یَعنی المُفرِطَ) لا ظَهرًا أبقیٰ و لا أرضًا قَطَعَ."»

آنچه مناسب است با او از اذکار و توجّه و... همیشه نفسشان به حال عشق و ذوق است و خسته نمی‌شود، و دست هم برنمی‌دارد و بار را هم روی زمین نمی‌اندازد.

دوام مشغولیّت نفس

خُب انسان همیشه بایستی که به چیزی مشغول باشد، نفس انسان همیشه مشغول کاری است؛ همین‌طوری که بدن انسان که زنده است و همیشه دارد کار می‌کند و یک آنْ از حرکت نمی‌ایستد، نفس هم همین‌طور است. بدن انسانِ زنده همیشه در حرکت است و قلبش همیشه می‌زند؛ می‌خواهد خواب باشد، می‌خواهد بیدار باشد، می‌خواهد صحبت کند، می‌خواهد ساکت باشد، می‌خواهد بایستد، می‌خواهد حرکت کند، می‌خواهد غذا بخورد، می‌خواهد عبادت کند. قلب می‌زند، کلیه کار خودش را می‌کند، خون حرکتش را می‌کند، غذا به سلّول‌های چشم و گوش می‌رسد، تمام سلّول‌های انسان وظیفهٔ خودش را در آن مسیرِ حرکت، حرکت جوهری انجام می‌دهند، می‌خواهد انسان بخواهد، می‌خواهد نخواهد؛ این لازمهٔ زندگی است.

نفس هم همین‌طور است. نفس انسان تا هنگامی که زنده است، همیشه خود را با چیزی

مواجه می‌کند و از آن چیز، یک صورتی در ذهن خود می‌گیرد؛ در خواب، در بیداری، در سکون، حرکت، کوچک باشد، بزرگ باشد، هیچ تفاوتی نمی‌کند. انسانِ زنده نفسش مشغول است، انسانِ مرده هم حالا می‌گوییم نفسش مشغول است، امّا نه به سوی زندگی؛ آن‌وقت فعلیّت است و حالا قابلیّت.

این نفس مشغول است، همیشه دنبال چیزی می‌گردد. همیشه یک صورت و یک خاطراتی برای ذهن انسان پیدا می‌شود، و انسان نمی‌تواند ذهن خود را از خاطرات فارغ کند؛ مگر اینکه از عالَم صورت بگذرد و وارد در عالم مافوق صورت بشود، آن‌وقت نفس متوجّه است به عالم بسیطی که صورت ندارد و بالاتر از صورت است؛ نه اینکه از توجّه افتاده است، نفس از توجّه نمی‌افتد، این لازمهٔ حیات و زندگی است.

ذکر امور باقیه بهتر است یا ذکر امور فانیه؟!

پس بنابراین همیشه ذهن انسان و نفس انسان باید به چیزی مشغول باشد. حالا از آن چیزهایی که به او مشغول است، چه چیزی بهتر است؟ ذکر خدا بهتر است یا ذکر شیطان؟! ذکر خدا بهتر است یا ذکر نفس امّاره؟! ذکر خدا بهتر است یا ذکر مردم؟! ذکر خدا بهتر است یا ذکر مال فانی؟! یا ذکر شهوت؟! یا ذکر تخیّلات و

توهّمات؟! یا ذکر اموری که موجب استکبار و شخصیّت انسان می‌شود؟! خلاصه، ذکر بقاء بهتر است یا ذکر امور فانیه؟!

مسلّماً آن [ذکر بقاء] بهتر است دیگر؛ چون آن انسان را به ابدیّت گرایش می‌دهد، و توجّه به این امور فانیه، ذهن انسان را به سمت خودش می‌کشد. در اینجا می‌فرماید:

اللَهمّ اشغَلنا بِذکرِکَ؛ «خدایا، ما را به ذکر خودت مشغول کن، همیشه یاد تو باشیم!»

و چقدر خوب است انسان یاد خدا باشد؛ همیشه یاد خدا باشد همیشه! هیچ غفلتی نکند![1]

اهتمام مرحوم قاضی به یاد خدا و دوری از کلام دنیوی

یکی از دوستان ما در نجف اشرف، ایشان می‌فرمود که:

ما سیزده سال به درس مرحوم قاضی ـ رحمة اللَه علیه ـ می‌رفتیم و هر روزی یکی دو ساعت، کمتر بیشتر خدمت ایشان بودیم، و در این مدّت سیزده سال یک کلام دنیوی از ایشان نشنیدیم که یک روز یک جمله از دنیا بگویند! سیزده سال! یکی دیگر از رفقا می‌گفت:

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱٤٦.

یک‌وقتی از شیراز یک حواله‌ای رسیده بود که ما بدهیم خدمت مرحوم قاضی، و من هم خدمت مرحوم قاضی تردّد نداشتم و رفت‌وآمد نمی‌کردم. یک روز رفتم خدمت ایشان و بین نماز مغرب و عشاء آن حواله را خدمت ایشان دادم، و بعد مدام با خودم گفتم که یک سؤالی از ایشان بکنم، گفتم که آقا خیلی معذرت می‌خواهم، یک سؤالی از حضرت‌عالی می‌خواهم بکنم. گفتند: بگو بچّه‌جان! عزیزم بگو چه می‌خواهی بگویی؟ گفتم که: می‌خواهم عرض کنم اینکه شما دم از وحدت خدا می‌زنید و می‌گویید مثلاً انسان به مقام وصول می‌رسد و به مقام لقاء خدا می‌رسد و فانی در ذات پروردگار می‌شود، اینها حقیقت دارد یا خیال است؟

(گفت:) مرحوم قاضی یک نگاه تندی به من کرد، دستش را به محاسن خودش کشید گفت: عزیز من، من چهل سال است در این وادی هستم! خیال است؟! خیال؟!

این، اشتغالِ به ذکر خدا است! «**اللَهمّ اشغَلنا بِذِکرِکَ**» **معنایش این است که همیشه ذهنِ ما را مشغول خودت کن! غیر از خودت هیچ پرده‌ای در ذهن انسان پیدا نشود، هیچ هیچ هیچ! صاف و پاک.**

و أعِذنا مِن سَخَطِکَ؛ «و ما را از غضب خودت

در دامن خودت پناه بده!».

تو به ما غضب نکن! بگذار مردم غضب کنند، سِوای تو غضب کند، آنها مهمّ نیست؛ امّا تو بر ما غضب نکن! غضب تو خیلی شدید است! غضب تو خیلی خیلی شدید است؛ آدم را قطعه قطعه می‌کند!

و أجِرنا مِن عذابِکَ؛ «ما را از عذاب خودت در دامن خودت پناه بده!»

عذاب که می‌کنی، ما را در دامن خودت پناه بده! ما را بگیر و نگذار از آن عذاب‌های خودت به ما برسد! ما یک آدم‌هایی هستیم، موجوداتی هستیم که طاقتِ خشم و غضب و عذاب و... را نداریم؛ لذا آقاجان، ذهن ما به مواهب و نعمت و رحمتِ رحیمیّت و جمال و... عادت کرده است. تو اگر بعضی اوقات هم می‌خواهی ما را گوش‌مالی بدهی، تو خدایی و [گوش‌مالی] می‌دهی، امّا یک قِسم گوش‌مالی نده که ما را دور بیندازی! یک قسم گوش‌مالی که ما را بیشتر نزدیک کند؛ آن گوش‌مالی عیبی ندارد! ما از دوری تو می‌ترسیم، حالا به هر قِسمی که می‌خواهی تو ما را نزدیک کنی، به رحمت رحیمیّت باشد، رحمانیّت باشد، جمال باشد، جلال باشد، اختیار با خودت است.

طلب امام سجّاد علیه السلام از خداوند مواهب

لا یتناهیٰ را

و ارزُقْنا مِن مَواهِبِکَ؛ « روزی کن به ما از بخشش‌های خودت!»

بخشش‌های لا یتناهیٰ که همیشه از خزانهٔ جودت افاضه می‌شود و بر موجودات و بر کائنات می‌ریزد، از آنها هم به ما بده و روزی ما بکن!

ما آدم‌هایی هستیم که خیلی اشتها داریم، و اشتهای ما غیر از اشتهای مردم است. اشتهای مردم کوچک است؛ به یک لقمه نان سیر می‌شوند، به یک آبگوشت سیر می‌شوند، به یک چلوکباب قانع می‌شوند، به یک زندگی قانع می‌شوند، به یک مَسندی به یک حکومتی شاد می‌شوند؛ روزی‌شان [هم همین است]! امّا ما یک دهانی داریم مگر اندازه دارد! به اندازهٔ فلک! تمام فلک و خورشید و قمر و منظومه و کهکشان را بریزند درون این دهانِ ما، باز هم دهان بزرگ است و این گوشه لُپّ ما هم جا نمی‌گیرد! ما یک‌هم‌چنین اشتهایی داریم! مگر حضرت سجّاد علیه‌السّلام نفرمود؟! آخر ما این اشتها را هم از پیش خود نیاوردیم، ما می‌رویم دعاهای ابوحمزه را می‌خوانیم و حضرت هم در دهان ما می‌گذارد، می‌گوید: این‌طوری بگو، آن‌طوری بگو! مثل مادر که در دهان بچّه‌اش می‌گذارد و

یادش می‌دهد؛ حضرت می‌گوید:

إنّ لَنا فیکَ أمَلًا طَویلًا؛[1] «ما خیلی آروزی بزرگی دربارهٔ تو داریم!»

وقتی حضرت سجّاد این‌طور می‌گوید، ما چه بگوییم؟! به ما یاد می‌دهد دیگر.

و ارزُقْنا مِن مَواهِبکَ؛ «از آن روزی‌های زیاد نصیب ما کن!» از این چیزها به ما بدهی ما سیر نمی‌شویم و تو هم خدای رزّاقی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ﴾،[2] و وظیفهٔ رزّاق این است که مرزوق را روزی بدهد؛ روزی ما باید یک روزی‌ای باشد که ما را سیر کند، و الاّ حاشا به کرم تو که ما را در سر سفرهٔ خود دعوت کنی و آن‌وقت غذا به اندازهٔ ما نیاوری! این خوب نیست. اگر راضی می‌شوی که بگویند: این خدا، خدایی است که مرزوق را سیر نمی‌کند و از سر سفره‌اش گرسنه بلند می‌شوند، به‌خصوص در افطار ماه رمضان، خُب بکن! اگر نه، یک خدای رزّاقی هستی که باید سیر کنی، ما را باید سیر کنی دیگر! إنّ لَنا فیکَ أمَلًا

---

[1] مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۸۶، فرازی از دعای ابوحمزهٔ ثُمالی.

[2] سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۸. رسالهٔ نکاحیّه، ص ۱۳۸:
«مسلّماً خداوند است تنها که او بسیار روزی‌دهنده است و دارای قوّت و قدرتی محکم و استوار می‌باشد.»

طَویلًا! ما این‌طوری هستیم.

و ارزُقْنا مِن مَواهِبکَ و أنعِم عَلَینا مِن فَضلِکَ؛ «إنعام کن بر ما از فضل خودت!»

بریز به آن مقداری که ما دیگر نه دست بشناسیم از پا و سر بشناسیم از دست؛ هیچ نشناسیم! چه چیزی بشناسیم فقط؟ اشتهای به ذکر خودت.

و ارزُقْنا حَجَّ بَیتِکَ و زِیارَةَ قَبرِ نَبیِّکَ صَلَواتُکَ و رَحمَتُکَ و مَغفرتُکَ و رِضوانُکَ علَیهِ و علیٰ أهلِ بَیتِهِ، إنّکَ قَریبٌ مُجیبٌ.

«ما را روزی کن اینکه قصد کنیم و بیاییم خانهٔ تو را زیارت کنیم و حج انجام بدهیم و زیارت قبر پیغمبرت را بجا بیاوریم، که صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان تو بر آن پیغمبر و بر اهل‌بیت آن پیغمبر باشد!

تو هم خیلی نزدیکی و اجابت می‌کنی و حرف ما را هم گوش می‌کنی! این دعای ما را هم مستجاب کن که حج را انجام بدهیم!»

استحباب دعا کردن برای تشرّف به حج

مستحبّ است که انسان همیشه از خداوند علیّ‌أعلیٰ تقاضا کند برای حج.[1] حج خیلی

---

[1] درخواست و دعای برای تشرّف به حج در بسیاری از ادعیه وارد شده است؛ خصوصاً در ادعیهٔ ماه مبارک رمضان و از جمله: اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲٤:

«از امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام روایت است که فرمودند:

"در تمام ماه مبارک رمضان از ابتدا تا آخرش بعد از هر نماز فریضه بگویید:

عبادت خوبی است، خیلی خوب است! و مستحبّ مؤکّد است که انسان هر سال حج کند[1] و یک عملی است که واقعاً عوض می‌کند؛ افرادی که حج نکردند نمی‌دانند، افرادی که حج کردند می‌دانند که اینها حج انسان را اصلاً عوض می‌کند![2]

اللهمّ ارزُقنی حَجَّ بَیتِکَ الحَرامِ فی عامی هَذا و فی کُلِّ عامٍ، ما أبقَیتَنی فی یُسرٍ مِنکَ و عافیةٍ و سَعَةِ رِزقٍ، و لا تُخلِنی مِن تِلکَ المَواقِفِ الکَریمةِ و المَشاهِدِ الشّریفةِ و زیارةِ قبرِ نبیِّکَ صَلَواتُکَ عَلیهِ و آلِهِ، و فی جَمیعِ حَوائجِ الدّنیا و الآخِرةِ فَکُن لی! اللهمّ إنّی أسألکَ فیما تَقضی و تُقَدِّرُ مِنَ الأمرِ المحتومِ فی لیلةِ القدرِ مِنَ القضاءِ الّذی لا یُرَدُّ و لا یُبَدَّلُ أن تَکتُبَنی مِن حُجّاجِ بَیتِکَ الحرامِ، المَبرورِ حَجُّهم، المَشکورِ سَعیُهم، المَغفورِ ذُنوبُهم، المُکَفَّرِ عَنهم سَیِّئاتُهم؛ و اجعَل فیما تَقضی و تُقَدِّرُ أن تُطیلَ عُمُری فی طاعَتِکَ و تُوَسِّعَ علَیَّ رِزقی و تُؤَدِّیَ عَنّی أمانَتی و دَینی! آمینَ رَبَّ العالَمینَ"».

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۳.

[2] جهت اطّلاع از اهمیّت بجا آوردن حج در أوان سنّ بلوغ و تأثیرات شگرف

داستان تشرّف خواهر مؤلّف به حجّ تمتّع

یکی از این همشیره‌های ما خیلی مقدّس و خیلی یک طریق خاص و... بود؛ چند سال پیش، وقتی می‌خواستیم مکّه برویم رفتیم خدمت ایشان که: شما هم امسال بیایید برویم مکّه! گفت: «نه! این مکّه‌ای که مردم می‌روند، مکّه نیست؛ تجارت و سیاحت است! من می‌خواهم مکّه بروم که خدا پسند باشد!» از این حرف‌ها. گفتم: خُب حالا شما آن‌طوری که می‌خواهی بیا برویم! گفت: «من با این خصوصیّات و با فلان و... نمی‌توانم؛ حالا دیگر مُد شده است همه مردم آقاها با خانم‌هایشان می‌روند مکّه!» خلاصه، محکم، که اصلاً [حاضر به آمدن نمی‌شد!] باز این‌قدر صحبت کردیم و یواش‌یواش و ملایم، این طرف و آن طرف، عیناً مانند ماهی‌گیرهایی که می‌خواهند ماهی بگیرند. می‌گویند: «إنّ مِنَ البَیانِ لَسِحرًا.»[1] تا اینکه او یک

این فریضه در روح و جان انسان رجوع شود به روح مجرّد، ص ۵۰۰.

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ۳۷۹، به نقل از رسول خدا صلّی الله علیه و آله:

«إنّ مِنَ الشِّعرِ لَحِکمَةً، و إنّ مِنَ البَیانِ لَسِحرًا»؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲: «[هرآینه بعضی از انواع شعر، حکمت می‌باشد و] بعضی از انواع سخن، چنان در افادهٔ معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمالِ مجازات و انواع استعارات مؤثّر است که می‌توان آنها را از اقسام سِحر نامید.»

خورده نرم‌تر شد و بعد مقدّمات و... ، حالا اینها عکس می خواهند. گفت: «عکس! مگر من عکس می اندازم! مکّه که نباید با عکس باشد!» گفتیم: ما از شما آن‌طور عکس که نمی‌خواهند! چادر سرت می‌کنی و می‌کشی روی صورت خودت، می‌روی پیش یک عکّاس زن [و عکس] می‌اندازی! اینها فقط یک مستمسکی می‌خواهند آنجا بچسبانند؛ این که عکس نیست! این هم اشکال ندارد.

خلاصه ما به هزار وسیله یک هم‌چنین عکسی از ایشان بردیم و گذرنامه‌شان را گرفتند و با هم رفتیم. رفت آنجا، طوافی کرد و سعی‌ای و منظره‌ای و دادی و بیدادی و لبّیکی و عجیب و عجیب! او می‌آمد در مسجدالحرام دیگر نمی‌خواست بیرون بیاید؛ هیچ! هیچ!

ما برگشتیم. او از یکی دو ماه که مانده بود به موسم حجّ، دیگر دیوانه شده بود، او را حرص برداشته بود! گفتیم: چه شده است آقا؟! تو که می‌گفتی این حج زیارت نیست؛ سیاحت است و تجارت است و گردش است و...! گفت: «نه، آقا! این‌طورها نیست! یک حساب‌های دیگر است!» خب خدا إن‌شاءاللَه باز مجدّداً قسمت کند!

امام مجتبی علیه‌السّلام بیست و پنج مرتبه پیاده

حج کردند

خلاصهٔ مطلب، حج این‌طور است؛ و لذا حضرت امام حسن مجتبی بیست و پنج مرتبه پیاده حج کردند،[1] حضرت امام زین‌العابدین ظاهراً با شتر خودشان همین مقدار یا مقداری کمتر بیشتر حجّ کردند،[2] خلاصه هر سال حج می‌کردند. و به‌خصوص حج؛ غیر از عمره است! ثواب حجّ خیلی بیشتر از عمره است! و به حج نزدیک‌تر، آن عمره‌ای است که انسان در ماه رجب انجام می‌دهد.

«و ما را موفّق کن به زیارت قبر پیغمبرت، که صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان تو بر او و بر اهل‌بیتش باد» که اینها آمدند و این راه را باز کردند و تبیین کردند و آن معانی را به انسان القا کردند و با این انسان مادّیِ شَهَوی که مُنغَمِر در مادّیات است و قلبش به آمال و آرزوها دوخته و چسبیده شده است، آنها چه زحمت‌ها کشیدند تا اینکه این قلب‌ها را حرکت دادند و بردند به آن عالم، و مردم را دارای عشق و علاقهٔ به ابدیّت کردند، و راه مردم را با خدا باز کردند. اینها همهٔ

---

[1] مناقب آل أبی طالب، ابن‌شهرآشوب، ج ۳، ص ۱۸۰؛ السّنن الکبریٰ، بیهقی، ج ٤، ص ۳۳۱؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۱۱ و ۵۳۷.

[2] الخصال، ج ۲، ص ۵۱۸.

به‌واسطهٔ برکات پیغمبر و اهل‌بیت پیغمبر بوده است؛[1] حتّی آن نعمتی که بر انبیاء سابقین و اُمم آنها نازل می‌شده به‌واسطهٔ رحمت پیغمبر ما و اهل‌بیت پیغمبر ما بوده است. پس اینها بر ما سوی‌اللَه حق دارند؛ رحمت و مغفرت و رضوانت را بر آنها زیاد کن! و دائماً آنها را در صفات جمال خود حرکت بده! و در ذات مقدّس خود که لا یتناهیٰ است، روز به روز بر سعه و بر درجهٔ آنها بیفزای!

و ارزُقنا عَمَلًا بِطاعَتِکَ؛ و تَوَفَّنا عَلیٰ مِلَّتِکَ و سُنَّةِ نَبیِّکَ صَلَّی اللَه عَلَیهِ و آلِهِ؛ «خدایا! ما را موفّق کن، ما را روزی کن که به طاعت تو عمل کنیم! آنچه موجب طاعت تو است، عمل کنیم، آنچه موجب رضای تو است ما عمل کنیم. غفلت نکنیم، عمل به غیر طاعت تو نکنیم، دلِ غیر از تو را خشنود نکنیم. و ما را بمیران بر آیین خودت!»

هر کس یك آیینی دارد؛ مردم آیینی دارند، قوم‌ها، عشیره‌ها، طوایف، اُمم، هرکدامیك سنّتی دارند، سنّت‌های جاهلی، بدعت‌های جاهلی، مغزها را گرفته و همهٔ مردم را در اوهام مُتحَجِّر و مُتقَشِّر کرده

---

[1] جهت اطلاع از توسّل انبیا به خمسهٔ طیّبه و نزول رحمت بر آنها به‌واسطهٔ اهل‌بیت علیهم السّلام، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۹۵.

است «خدایا ما را بمیران بر سنّت خودت، بر آیین خودت» [خدایا] تو هم آیین داری، آیین تو "لا إله إلّا اللَه" است؛ غیر از تو هم هیچ چیزی در عالمِ وجود نیست.[1] این آیین خدا است؛ ملّت پروردگار، آیین پروردگار، قرآن کریم و احکام او است که همه بر محور توحید دور می‌زند. ما را بر این آیین بمیران! و از تمام آیین‌ها و سنّت‌های جاهلی، ما را برحذر بدار! و هر آیینی که غیر از آیین تو باشد، بدون استثنا از سنّت‌های جاهلی و از آیین‌های جاهلی است. و بین کفر و اسلام که فاصله نیست.

معنای اصطلاحی سنّت

و سُنَّةِ نبیّکَ صَلَّی اللَه عَلَیهِ و آلِهِ؛ «ما را بر سنّت پیغمبرت بمیران!»

سنّت: یعنی آن عملی که انجام می‌دهد و آن عمل، نه از نقطهٔ نظر کار شخصی اوست؛ از نقطهٔ نظر یک کار اصولی است که برای تمام امّت، مقدّر فرموده و معیّن فرموده، و خودش به‌عنوان الگو و به‌عنوان برنامه، آن عمل را انجام می‌دهد

---

[1] جهت اطّلاع از مفاد کلمه «لا اله إلاّ الله»، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٩٦؛ رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ١٩٢.

که مردم از روی دست پیغمبر رفتار کنند. این را می‌گویند: سنّت. ما را بر سنّت پیغمبرت صلّی اللَه علیه و آله بمیران!

اللَهمّ اغفِر لی و لِوالِدَیَّ و ارحَمهُما کما ربَّیانی صَغیرًا! إجزِهِما بِالإحسانِ إحسانًا و بِالسَّیئاتِ غُفرانًا!

«خدایا مرا بیامرز، و پدر و مادر مرا بیامرز و آن دو را مورد رحمت خود قرار بده، کما اینکه در حال کودکی آنها مرا تربیت کردند! و آنها را به احسانی که دربارهٔ من کردند جزای احسان بده! و گناهانی هم که انجام دادند همه را مورد غفران و آمرزش خود قرار بده!»

این هم دعا برای پدر و مادر! و مستحب است که همیشه انسان برای پدر و مادر خودش دعا کند، پدر و مادر منتظرند.[1] اوّل، حضرت سجّاد بر پیغمبر و بر اهل‌بیت پیغمبر دعا کرد، از او گذشت به پدر و مادر؛ چون پدر و مادر هم مقدّمهٔ وجود انسان‌اند و تا رحمت به ایشان نرسد، رحمت به انسان نمی‌رسد. اوّل انسان باید

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۵۹:
«از معمّر بن خلاّد روایت است: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا برای پدر و مادرم دعا کنم اگرچه مذهب حق را نشناسند؟
حضرت فرمود: اُدعُ لَهُما و تَصَدَّق عَنهُما؛ و إن کانا حَیَّینِ لا یَعرِفانِ الحَقَّ فَدارِهِما فإنَّ رَسولَ اللهِ صلّی الله علیه و آلِهِ و سلّم قالَ: إنَّ اللهَ بَعَثَنی بِالرَّحمةِ لا بِالعُقوقِ.
"برای آنها دعا کن و از جانب آنها صدقه بده! و اگر زنده باشند و مذهب حق را نشناسند با آنها مدارا کن؛ زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا به رحمت فرستاده است نه به عُقوق و بی‌مهری و ناسپاسی!"»

صلوات بفرستد و دعا کند، بعد برای خودش دعا کند؛ چون آنها اصل هستند و انسان فرع. پدر و مادر هم همین‌طور هستند، پدر و مادر نباید فراموش شوند.

کیفیّت «نماز والدین»

یک نمازی وارد است به نام «نماز والدین» که بسیار نماز خوبی است! اگر آدم وقت کند در هر شبانه‌روز، دو رکعت بخواند؛ در رکعت اوّل بعد از حمد، ده مرتبه: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ﴾،[1] در رکعت دوّم بعد از حمد، ده مرتبه: ﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾،[2] بعد از اینکه نماز تمام شد ده مرتبه: ﴿رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا﴾.[3] این [نماز] خیلی مؤثّر است و مرتّب به پدر و مادر می‌رسد.[4]

---

[1] سوره ابراهیم (١٤) آیه ٤١. مهر تابان، ص ١٨٩:
«بار پروردگار من! بیامرز مرا و پدرم را و مادرم را و مؤمنان را در روزی که حساب برپا می‌شود.»

[2] سوره نوح (٧١) آیه ٢٨. ترجمه:
«بار پروردگار من! بیامرز مرا و پدرم را و مادرم را و هرکه با ایمان وارد خانه‌ام شود و همه مؤمنین و مؤمنات را.» (محقّق)

[3] سوره إسراء (١٧) آیه ٢٤. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٣٢:
«بار پروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست، هم‌چنان‌که آن دو مرا در سنّ صِغَر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند، و به سرحدّ رشد و کمال رسانیدند.»

[4] مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١١٣؛ مکارم الأخلاق، ص ٣٣٤.

حکایتی در کیفیّت رسیدن نماز والدین به آنها

وقتی که مرحوم دایی پدر ما، آقای آقا میرزا محمّد طهرانی، از سامرّاء آمده بودند طهران، و از طبقات مختلف، خیلی هم به دیدن ایشان می‌آمدند و مِن‌جمله از افرادی که در منزل ما خدمت می‌کردند، عموهای ما بودند، همین آقای آقا سیّد محمّدتقی که الآن حیات دارند، آقا سیّد محمّدرضا، آقا سیّد محمّدکاظم؛ اینها می‌آمدند صبح تا به غروب از مردم پذیرایی می‌کردند. یک روز مرحوم آقا میرزا نجم‌الدّین، که پسردایی پدر ما بود، به عموی ما حاج سیّد محمد رضا گفت: «من مادرت [عمّه‌ام] را خواب دیدم و به من گفت: چند شب است که محمّدرضا غذای ما را نمی‌فرستد!» این خواب را می‌بیند و فردا تا آقا سیّد محمّدرضا ـ که عموی ما باشند ـ می‌آیند منزل، این خواب را برای ایشان تعریف می‌کند و می‌گوید: «من والده‌ات را خواب دیدم و ایشان می‌گفت که: چند شب است که محمّدرضا غذای ما را نمی‌فرستد!» عموی ما می‌رود در فکر که این یعنی چه؟! ما مثلاً برای پدر و مادرمان چه‌کار می‌کردیم که چند شب است غذای آنها را نمی‌فرستیم؟! یک‌مرتبه متوجّه می‌شود! این خواب را خود عموی من آقا سیّد محمّدرضا،

برای من تعریف کرد. ایشان می‌گفت:

بیست و پنج یا سی سال بود که من هر شب بین [نماز] مغرب و عشاء دو رکعت نماز والدین می‌خواندم. و این چند شبی که می‌آمدم اینجا روزها خدمت می‌کردم، دیگر مجال خواندن این دو رکعت نماز والدین را نداشتم؛ هیچ‌کس هم از این موضوع خبر نداشت! او مادر را خواب می‌بیند که: محمّدرضا چند شب است غذای ما را نفرستاده است![1]

سالک باید دل پدر و مادر را به‌دست بیاورد

پس انسان همیشه باید برای پدر و مادر دعا کند و تا پدر و مادر دارد باید قدرشان را بداند، وقتی از دست رفتند دیگر رفت! انسان تا آخر عمر بگردد نه پدری پیدا می‌کند، نه مادری! و اگر کسی بخواهد که راه برایش باز بشود، باید دل پدر و مادر را به‌دست بیاورد. دل پدر و مادر را به‌دست آوردن خیلی عجیب است!! خیلی خیلی عجیب است و بسیار مؤثّر است برای باز شدن قفل‌های آسمانی، و کلیدش محبّت آنها است![2]

---

[1] معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۹۸.

[2] جهت اطلاع بیشتر از اهمّیت احترام به پدر و مادر و آثار روحی آن بر نفس انسان، رجوع شود به نور ملکوت قرآن ج ۱ ص ۱۴۱: داستان دوره‌گردی که در اثر خدمت به مادر برای او کشف حجاب ملکوت شد.

حالا از پدر و مادر گذشت، از او پایین‌تر:

اللَهمّ اغفِر لِلمُؤمِنینَ و المُؤمِناتِ، الأحیاءِ مِنهُم و الأمواتِ، و تابِع بَینَنا و بَینَهُم بِالخَیراتِ؛ «خدایا! همهٔ مؤمنین و مؤمنات را مورد غفران و رحمت خودت قرار بده! تمام مؤمنین و مؤمنات عالم!»

«**الأحیاءِ مِنهُم**»؛ **زنده‌ها، آن‌طرف دنیا هستند، اِفریقا هستند، مشرق عالم، مغرب عالم، شمال عالم، جنوب عالم؛ هرجا که مؤمن است و مسلمان است، او مرتبط به انسان است! [خدایا] از گناهانشان بیامرز، قلب آنها را پاک کن و صفا بده!**

مرده‌هایشان را هم مورد مغفرت قرار بده، آنها را هم بیامرز!

در همهٔ خیرات، ما را با مؤمنین عالم شریک کن

«**و تابِع بَینَنا و بَینَهُم بِالخَیراتِ؛ بین ما و آنها را به یک رشتهٔ متّصل به‌واسطهٔ خیرات، متّصل کن، جدا نکن!**»

تابَعَ: به معنای والیٰ است. والیٰ، یُوالِی، مُوالاةً؛ تابَعَ، یُتابِعُ، مُتابَعَةً: یعنی پی‌درپی درآمدن، چیزی دنبال دیگری آمدن بدون فاصله، موالات. مثلاً: من برای شما صحبت می‌کنم، می‌گویند: دارم به موالات صحبت

می‌کنم. امّا اگر نه، الآن صحبت کنم، بعد پنج دقیقه ساکت شوم و دومرتبه صحبت کنم؛ اینجا دیگر آن رشته، موالات خود را از دست داد و پی‌درپی نیست. تابِع: یعنی به موالات و متابعت، یکی پشت سر دیگری.

بین ما و بین تمام این مؤمنین و مؤمناتی را که در عالم هستند، از مرده‌ها و زنده‌ها، به خیراتی که به ما عنایت می‌کنی، رشتهٔ ما را متّصل کن! ما برای مؤمنین و مؤمنات دعا می‌کنیم، این رشته متّصل است؛ دو مرتبه دعای دیگر، متّصل است؛ به آنها انفاق می‌کنیم، صلهٔ رحم می‌کنیم، تشییع جنازه می‌کنیم، برای آنها طلب رحمت می‌کنیم، اصلاً برای آنها خیر می‌خواهیم، این خیری که برای آنها می‌خواهیم، در خواب و بیداری، یک رشته‌ای است که دائماً ما را به تمام دل‌های مؤمنین و مؤمنات، «الأحیاءِ مِنهُم و الأمواتِ»، همیشه متّصل می‌کند؛ این اتّصال نباید بریده شود. دنبال و پی در پی، دل‌های ما را به همهٔ مؤمنین و مؤمنات به خیرات متّصل کن!

اللَهمّ اغفِر لِحَیّنا و مَیِّتِنا، و شاهِدِنا و غائِبِنا، ذَکَرِنا و أُنثانا، صَغیرِنا و کبیرِنا، حُرِّنا و مَملوکِنا!

«خدایا بیامرز؛ غفرانت را شامل حال زنده‌های ما و مرده‌های ما بکن؛ افرادی که حضور دارند و شاهدند، افرادی که غایب‌اند، افرادی که مذکّرند

و مَردند، افرادی که مؤنّث‌اند و زن‌اند، افرادی که صغیرند و کودک‌اند و خُردند، کبیرند و بزرگ‌اند، حُرّند و آزادند، یا مملوک‌اند و غلام و کنیز ؛ همهٔ اینها را بیامرز!

همهٔ اینها برای ما هستند: حُرِّنا، مَملوکِنا، اُنثانا، غائِبِنا، شاهِدِنا همه مؤمن‌اند و هرکسی که مؤمن شد، برادر انسان می‌شود و با انسان ربط پیدا می‌کند و انسان برای همهٔ آنها باید دعا کند! و دعا هم مؤثّر است!! نه اینکه خیال کنید دعایی که انسان می‌کند فقط نتیجه‌اش عائد خودش می‌شود؛ نه! اینکه عائد خودش می‌شود به جای خود، همین‌که دعا می‌کند نور و رحمت برای آنها می‌فرستد؛ حالا یکی مشرق عالم باشد، یکی مغرب عالم.

حکایت مرحوم علاّمه و دعای رفیقی در حقّ او

آن زمان‌هایی که بنده نجف بودم یک ماه رمضان آمدم کربلا؛ ماه رمضان که درس‌ها تعطیل بود، کربلا بودیم. و یک رفیقی داشتیم خیلی حالش خوب بود و او چند روز رفت برای بغداد و کاظمین و برگشت. یک روز من خیلی حال قبض عجیبی داشتم و به من خیلی قبض دست داد، خیلی زیاد! علّتش را هم نمی‌دانستم.

غسل کردم، وضو گرفتم که بیایم حرم نماز بخوانم، آمدم در صحن حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام، باز هم همین‌طور حال قبض بود و نتوانستم بروم داخل حرم، تقریباً تا یک ساعت به ظهر گوشهٔ صحن نشستم؛ یک‌مرتبه دیدم یک حال نشاط و سرور و وَجدی پیدا شد، خیلی عجیب! حال بَسطی که هیچ قابل قیاس با آن قبض سابق و گرفتگی نبود! برخاستم و رفتم حرم و زیارت و نماز و تا ظهر بودیم و آمدیم.

فردا این آقا برگشت. آمد، گفت:

سیّد محمّدحسین! دیروز چه بود، حالت این‌طوری بد شده بود؟! (گفت): من دیدم خیلی حالت قبض است و خیلی ناراحتی، رفتم خدمت موسَی بن جعفر و یک ساعت به ظهر دو رکعت نماز خواندم و برایت دعا کردم.

همان دقیقه‌ای که او برای ما آنجا رفته و دعا کرده، اینجا به ما رسیده بود. بین کاظمین و بین کربلا هم هیجده فرسخ فاصله است! فرسخ مهم نیست، مغرب و مشرق باشد، دل‌ها وقتی مرتبط باشد این‌طوری است.[1]

یک‌وقت شما در منزل خودتان نشستید و می‌بینید حال قبض برایتان پیدا شد، علّتش را هم

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۱٤.

نمی‌دانید؛ در مغرب عالم یک رفیقی دارید برای او قبض پیدا شده است. یا برای شما قبض پیدا می‌شود، برای او پیدا می‌شود. وقتی دل‌ها مرتبط شود، این از آثارش است. حالا تمام مؤمنین و مؤمناتی که در عالم هستند، اینها از نقطهٔ نظری با انسان ربط دارند و انسان باید همیشه برای اینها دعا کند؛

اللَهمّ اغفِر لِلمُؤمنینَ و المُؤمناتِ و المُسلمینَ و المُسلماتِ، الأحیاءِ مِنهُم و الأمواتِ!

توصیه‌های پیامبر اکرم به حضرت فاطمهٔ زهرا علیهما السّلام در اعمال قبل از خواب

پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم تشریف آوردند در خانهٔ فاطمهٔ زهرا سلام اللَه علیها؛ گفتند:

«ای فاطمه جان! هر شب که می‌خواهی بخوابی، نخواب تا این کارهایی که من می‌گویم انجام بدهی، انجام دهی!»

حضرت فاطمه عرض کرد:

«پدر جان، چه کار کنم؟» پیغمبر فرمودند:

«هر شب که می‌خواهی بخوابی، یک ختم قرآن بکن و یک حجّ و عمره هم انجام بده و تمام مؤمنین و مؤمنات را از خود خشنود کن و تمام انبیا و ملائکه را شفیع خود قرار بده!»

حضرت فاطمه سلام اللَه علیها عرض کرد:

«پدر جان، من چگونه می‌توانم این کار را بکنم؟! هر شب یک ختم قرآن کنم قبل از خواب! یک حجّ عمره هم بکنم! مگر می‌شود؟! حج اصلاً در زمان معیّن در سال است، در سال هر کسی یک حج می‌تواند بکند، من چگونه هر شب یک حج کنم؟! و من چگونه می‌توانم تمام مؤمنین و مؤمنات عالم را از خودم راضی کنم؟! و تمام پیغمبران و ملائکه را شفیع خود قرار بدهم؟!»

حضرت فرمودند:

«ای فاطمه جان! هر کس سه بار سورهٔ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ﴾[1] بخواند، ثواب یک ختم قرآن است، پس سه تا ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ﴾ می‌خوانی؛ و اگر کسی بگوید: «سُبحانَ اللَه و الحَمدُ لِلَّهِ و لا إلَهَ إلّا اللَه و اللَه أکبَرُ» ثواب حج و عمره دارد؛ و اگر کسی بگوید: «اللَهمّ اغفِر لِلمُؤمِنینَ و المُؤمِناتِ» تمام مؤمنین و مؤمنات را راضی کرده است، (چون این دعا است و دعا هم می‌رود و همه را راضی می‌کند)؛ و بعد بگوید: «اللَهمّ صَلِّ عَلیٰ محمَّدٍ و آلِ محمَّدٍ و عَلَی الأنبیاءِ و المُرسَلینَ و المَلائِکةِ المُقَرَّبینَ» این صلوات و درود موجب این می‌شود که پیغمبر و اهل‌بیت پیغمبر و ملائکه و فرشتگان مقرّب و انبیاء و مرسلین را شفیع خود قرار داده

---

[1] سوره إخلاص (۱۱۲).

است.[1]

خیلی آسان است! آدم وقتی می‌خواهد بخوابد، سه تا ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ﴾ می‌خواند، یک تسبیحات أربعه، «اللَهمّ اغفِر لِلمُؤمِنینَ و المُؤمِناتِ، اللَهمّ صَلِّ عَلیٰ محمَّدٍ و آلِ محمَّدٍ و عَلَی المَلائِکةِ المُقَرَّبینَ و الأنبیاءِ و المُرسَلینَ»، این کارها را می‌کند و می‌خوابد؛ به این آسانی! این هدیهٔ کمی نیست!

كذَبَ العادِلُونَ بِاللهِ و ضَلُّوا ضَلالًا بَعِيدًا

عَدَل بِه: یعنی یك عِدل قرار داد؛ عِدل: یعنی لِنگه. این کفّهٔ ترازو عِدل دارد، عِدلش آن کفّهٔ دیگر است. یك دانهٔ نعل و کفش انسان عِدل دارد، عِدلش [لنگهٔ دیگرش است]. عِدل این آستین انسان، آستین دیگرش است. پای انسان عِدل دارد، عِدلش آن پای دیگر است.

مزاح پیامبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله با اصحاب در مسجد

یک روز پیغمبر پیش اصحاب نشسته بودند ـ بعضی اوقات هم پیغمبر مزاح می‌کردند ـ ، بعد یک

---

[1] عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۸۵۷، به نقل از خلاصة الأذکار، مرحوم فیض کاشانی.

پای‌شان را از زیر جامه بیرون آوردند و گفتند: «بگویید ببینم این پای من شکل چیست؟» تمام اصحاب در فکر رفتند. یکی گفت: شکل فلان است، یکی گفت: شکل فلان است، و... هیچ‌کدام هم درست نگفتند.

حضرت آن یک پای دیگرشان را هم درآوردند و گفتند: «شکل این است!» این می‌شود معنای عِدل. از این مزاح‌ها می‌کردند!

مزاح پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السّلام با هم‌دیگر

یک‌وقت [پیغمبر] با امیرالمؤمنین علیه السّلام نشسته بودند و مشغول خرما خوردن بودند؛ بعد این دانه‌های خرما را که پیغمبر می‌خوردند هسته‌هایش را می‌گذاشتند جلوی امیرالمؤمنین. هسته‌های امیرالمؤمنین و هسته‌های پیغمبر همه جلوی امیرالمؤمنین جمع شده بود؛ بعد پیغمبر یک مزاحی کردند گفتند: «یا علی، نگاه کن چقدر خوردی!» امیرالمؤمنین هم شاگرد پیغمبر است، گفت: «یا رسول اللَه، آن کسی که با هسته خورده بیشتر خورده است!»[1]

---

[1] زهر الرّبیع، ص ۷؛ انوارالنّعمانیة، ج ٤، ص ۷۱.

مزاح پیامبر اکرم با زن شاکی از شوهرش

یک‌روز زنی آمد پیش پیغمبر و شروع کرد به بدگویی از شوهرش که: این شوهر با من قهر کرده و چه کرده است و چه کرده و چه کرده است! حضرت گوش دادند و گفتند: «شوهر تو همان آدمی نیست که سفیدی چشمش غلبه دارد بر سیاهی‌اش؟!» گفت: نمی‌دانم یا رسول اللَه! حضرت فرمودند: «برو ببین!»

حالا شوهر این با او قهر است دیگر! آمد [و به نحوی نگاه کرد]! همهٔ مردها سفیدی بر سیاهی غلبه دارد دیگر؛ در تمام چشم‌ها سفیدی بر سیاهی غلبه ندارد؟! همیشه سفیدی بر سیاهی غلبه دارد! به‌واسطهٔ‌آن نگاه آشتی شد دیگر، و کار تمام شد![1] و[2]

«کذَبَ العادِلُونَ.» امّا خدا لنگه ندارد، خدا عِدل ندارد. عادل: یعنی آن کسی که عِدل درست می‌کند؛ عادلِ بِاللَه: یعنی آن کسی که برای خدا عِدل درست

---

[1] جهت اطّلاع از لطائف و شوخی‌های پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، رجوع شود به مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ابن‌شهرآشوب، ج ۱، ص ۱٤٥ ـ ۱٤۹؛ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار، ج ۱، ص ۱٥٤ ـ ۱٦۲؛ محجة البیضاء، ج ٥، ص ۲۳۳.

[2] مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ابن‌شهرآشوب، ج ۱، ص ۱٤۸؛ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار، ج ۱، ص ۱٥۹.

می‌کند؛ عِدل: یعنی أنباز و شریك. خدا یکی است. انسان با این یك لنگه کفش نمی‌تواند راه برود، عِدل می‌خواهد. آدم با یك پا می‌تواند راه برود؟! با یك دست می‌تواند رانندگی کند؟! مرغ با یك بال می‌تواند بپرد؟! امّا خداوند یکی است؛ دوتا بالش در خودش است، دوتا پا در خودش است، دوتا دست در خودش است، از خودش است؛ وجود مقدّسش واحد است و عِدل ندارد.

آن کسانی که در عالم وجود به چیزی توجّه می‌کنند و از خدا غفلت می‌کنند، آن را عِدل برای خدا قرار می‌دهند؛ آن می‌شود شریک. یعنی: خدایا، تو هستی، این هم جفت تو! از تو تنهایی کار برنمی‌آید! تو در حکم پرنده‌ای هستی که یک بالت همان قدرت و عظمت است، یک بالت هم توجّه به امور مادّی؛ زن، فرزند، تجارت، حکومت، زراعت، علم، قدرت، آن چیزهایی که انسان در دنیا به آن توجّه می‌کند و آنها را هم در مقابل خدا مؤثّر می‌بیند؛ این می‌شود عِدل خدا.

مشرکین، وجودشان در عالم گم می‌شود

حضرت می‌فرماید:

كَذَبَ العادِلونَ؛ «همهٔ اینها دروغ می‌گویند، این کسانی که برای خدا عِدل قرار می‌دهند، شریک قرار می‌دهند، دروغ می‌گویند! خدا عِدل ندارد.»

و ضلُّوا ضَلالاً بَعِيداً؛ «گُم می‌شوند در یك گُمِی که خیلی بعید است! دیگر اصلاً پیدا نمی‌شوند!»

بعضی از چیزها ممکن است گم شود ولیکن [اگر] انسان بگردد، فوراً پیدا کند، یا با زحمت پیدا کند؛ ولی بعضی چیزها گم می‌شود دیگر پیدا نمی‌شود، اصلاً پیدا نمی‌شود! این افرادی که برای خدا عِدل قرار می‌دهند و شریک قرار می‌دهند، گُم می‌شوند، وجودشان گُم می‌شود! از عالم حیات و از حرم أمن و أمان الهی و از مقام قُرب و از وزش نسیم‌های جان‌بخش عالم قرب گم می‌شوند، اصلاً به مشام آنها از این بوهای عطر نمی‌رسد و از این نسیم‌ها نمی‌رسد! گم می‌شوند.[1]

و خَسِروا خُسراناً مُبِيناً؛ «اینها زیان‌کار می‌شوند و دستشان خالی می‌شود؛ یک زیان و یک خسران آشکاری!»

ممکن است انسان یک‌وقت زیان کند ولی خیلی نِمود نداشته باشد؛ ولی یک‌وقت این زیان خیلی نمود دارد؛ ورشکستگی خیلی عجیب

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نابود شدن گمراهان، قبل از وصول به عالم انوار، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۶۱.

می‌شود! این کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند نتیجه‌اش این است!

اللَهمّ صَلِّ عَلیٰ محمَّدٍ و آلِ محمَّدٍ، و اختِم لِی بِخَیرٍ و اکفِنی ما أهَمَّنی مِن أمرِ دُنیایَ و آخِرَتی؛ «خداوندا! درود بی‌پایان خود را بر محمّد و آل محمّد بفرست، و عاقبت امر مرا ختم به خیر کن! (عاقبت، امر به خیر کن!)»

یعنی وقتی انسان می‌خواهد از دار دنیا برود، سیر باشد؟! مال داشته باشد؟! نه، نه! اینها عاقبت به خیری نیست؛ عاقبت به خیری یک معنی دیگر است.

بهترین روزها، روز مرگ است با نامه قبولی اعمال

امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد آمدند و دیدند مردم نشسته‌اند دارند با همدیگر صحبت می‌کنند؛ یکی در آن حلقه می‌گفت: بهترین روزها، روز جمعه است؛ یکی می‌گفت: نه، نیمه شعبان است؛ یکی می‌گفت: روز عرفه است. در بین آنها نزاع بود. یکی می‌گفت: بهترین ماه‌ها، ماه رمضان است؛ یکی می‌گفت: ماه رجب است؛ یکی می‌گفت: ماه محرّم است؛ نزاع بود. در ساعت‌ها، یکی می‌گفت: ساعت اوّلِ زوال، بهترینِ ساعت‌ها است؛ یکی می‌گفت: بهترین

ساعت‌ها نزدیک غروب است؛ یکی می‌گفت: نزدیک صبح است. حضرت فرمودند:

بهترین روزها، بهترین ماه‌ها، بهترین ساعت‌ها آن وقتی است که انسان می‌خواهد از دار دنیا برود، با نامهٔ قبولی برود.[1]

ماه رمضان باشد، شوّال باشد، ذی‌القعده باشد، جمعه باشد، شنبه باشد، شب باشد، روز باشد؛ هرچه می‌خواهد باشد، نامهٔ قبولی دستش است! اگر نامهٔ قبولی نباشد، هرچه می‌خواهد باشد؛ برای انسان چه فایده‌ای دارد؟!

و اختِم لِی بِخَیرٍ «عاقبت مرا به‌خیر کن! این زحماتِ در دنیا، در این عالم نماند، اثری از چاشنی محبّت تو به این أعمال بخورد و این نفوس سنگین و خستهٔ ما را به عالم قرب حرکت بدهد!»

و اکفِنی ما أهَمَّنی مِن أمرِ دُنیایَ و آخِرَتی؛ «تمام آن اموری که بر عهدهٔ من است، خودت متکفّل شو؛ چه امور دنیوی و چه امور اخروی!»

من آن آدمی نیستم که خودم از عهدهٔ دنیا بر بیایم، و امور اخروی را از تو تقاضا کنم؛ نه، از امور دنیوی هم بر نمی‌آیم! یعنی امور دنیوی و اخروی هر دو یک حکم دارد، هر دو برای تو

---

[1] المواعظ العددیّة، ص ۲۰۹، با قدری اختلاف.

است، تفاوتی ندارد. امر سنگین و سبک نسبت به اسماء و صفات تو معنا ندارد، علم بزرگ و کوچک معنا ندارد، امر دنیا و آخرت تفاوت ندارد، همه‌اش برای تو آسان است و همه‌اش به دست تو است؛ و چیزی از آنها در دست غیر تو نیست تا ما امر دنیا را از دنیا، و امر آخرت را از تو طلب کنیم؛ همه‌اش مال تو است، پس تو هم ما را کفایت کن!

از هر کسی بی‌رحم‌تر، نفس انسان است

و لا تُسَلِّط عَلَیّ مَن لا یَرحَمُنی؛ «مسلّط نکن بر من کسی را که بر من رحم نکند!»

نفس أمّاره باشد، شیطان باشد، حاکم ظالم باشد، هرچه باشد، کسی که رحم نکند؛ و از همهٔ افراد آن کسی که بر انسان بیشتر رحم نمی‌کند، همین نفس خود انسان است! تمام این بلاهایی که به سر انسان می‌آید، مال این نفس است؛ تمام بدبختی‌ها، نکبت‌ها، معیشت‌های ضَنک،[1]

---

[1] معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۲۳:
«معیشت ضَنک: یعنی معیشت ناگوار و با عُسرت و توأم با گرفتاری؛ نتیجهٔ إعراض از یاد خدا است. گرچه اموال و ثروت فراوان باشد، ولی زندگی توأم با پریشانی و تشویش حواس و ابتلائات و بی‌برکت‌شدن عمر و ثروت و فرزند می‌گردد، و شخص در فشار روحی و هجوم خاطره‌های ناملایم و افکار شیطانی قرار می‌گیرد. ممکن است دارای تمکّن و قدرت و میلیون‌ها ثروت باشد، ولی یک غذای راحت و بدون تشویش، و یک خواب راحت و با فکر فارغ، و یک نَفَس راحت نکشد؛ و این نتیجهٔ اعراض از یاد خدا است.

کوری‌هایی که قلب او در این دنیا به آن مبتلا می‌شود، گرفتاری‌های معنوی، همه مال نفس است. خدایا، این را بر من مسلّط نکن! نفس که از بین نمی‌رود، هست؛ ولیکن آن را تسلیم کن، او را زنجیر کن! مرا موفّق کن که در مجاهدات، بر نفس غالب باشم و نفس تسلیم من بشود و بر من غلبه نکند!

و اجعَل عَلَیَّ مِنکَ واقیةً باقیةً؛ «از طرف خودت یک حافظی برای من بفرست، یک حافظِ باقی، که مرا در لطف و کَنَف خود نگه دارد!»

واقی به معنای حافظ است. وَقیٰ، یقِی: یعنی حَفِظَ یحفَظُ؛ امرش می‌شود «قِ» وِقایَة: یعنی حفظ کردن. و اجعَل عَلَیَّ مِنکَ واقیةً» یعنی حافظی از ناحیهٔ خودت بر من بفرست که باقی هم باشد؛ ادامه داشته باشد و مرا حفظ کند! اگر مرا حفظ کند، دیگر خیلی خوب است! و اگر انسان، واقی داشته باشد چقدر خوب است! انسان در دریا می‌رود، در تهِ دریا برود، اگر واقی داشته باشد، داخل یک کپسول شیشه‌ای برود و آنجا هم اکسیژن به مقدار معیّن باشد، خُب باکی ندارد. اینها که به آسمان، می‌روند

کسی که از ربط با خدا و از یاد خدا إعراض کند، و از اعتماد و اتّکای به خدا روی گرداند، لازمه و نتیجهٔ زندگیِ دنیوی و معیشت او گرفتاری است.»

خود را در یک محفظه و در یک فضای متناسبی درمی‌آورند؛ این وقایهٔ آنها است. خدایا! وقایه‌ای که ما از تو می‌خواهیم، آن واقی است که ذهن ما، فکر ما، سرّ ما را از توجّه به غیر خودت محفوظ بدارد و دائماً متوجّه به خودت کند و در این آستان محفوظ بدارد، و نگذارد که حتّی در یک لحظه این وِقایة شکسته شود و خللی در آن پیدا شود. این معنای واقیِ باقی است.

خداوندا! آن نعمت صالحی را که دادی از من سلب نکن

و لا تَسلُبنی صالِحَ ما أنعَمتَ بِهِ عَلَیَّ، و ارزُقنی مِن فَضلِکَ رِزقًا واسِعًا حَلالًا طَیِّبًا؛ «خدایا! بهترین نعمتی که بر من دادی، آن نعمت صالحی که به من دادی، آن را از من سلب نکن، جدا نکن!»

خداوند علیّ‌أعلیٰ به انسان نعمت‌های زیادی داده است، امّا در این نعمت‌ها یک نعمتش گُل است، از تمام نعمت‌ها یک نعمتش گل است، دو نعمتش گُل است؛ آن حال است، آن وجدان است، آن یقین است، آن توجّه است، آن شوق است، آن ذوق است، آن عشق است، آن گرایش است، آن جذبه است. هر چه هست، یک چیزی با هر کسی هست که برای او

قیمت دارد، خدایا او را از من نگیر! اگر او را نگرفتی، بقیّهٔ چیزها دنبالش هست؛ اگر او را گرفتی، آن چیزهای پایین‌تر به‌درد نمی‌خورد. «و لا تَسلُبنی صالِحَ ما أنعَمتَ بِهِ عَلَیَّ؛ و از فضل خود به من رزقِ واسعِ حلال روزی کن!» بِمحمّدٍ و آلهِ الطّاهرینَ و صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلهِ أجمعینَ